

دکتر عبدالمجید ارفعی

اشاره: استاد ارفعی از معدود کسانی است که در جهان با خط و زبان ایلامی آشنائی دارند. بعلاوه نامبرده از دانش وسیعی درباره تاریخ و فرهنگ بین النهرین باستان برخوردار است. به همین دلیل وجود ایشان برای پژوهشگران بسیار مغتنم است و در پژوهش های خویش از راهنمایی های استاد بهره می برند. استاد ارفعی در حال حاضر به بازرخوانی و پژوهش درباره الواح ایلامی یافته شده در تخت جمشید مشغول است. این الواح شهرتی جهانی دارد و به شناخت اوضاع اقتصادی و اجتماعی ایران عصر هخامنشیان کمک زیادی کرده است.

* آقای دکتر لطفاً تاریخچه ای از زندگی، فعالیت و پژوهش های علمی خود را بیان کنید.

– من در شهریور ۱۳۱۸ در گنوبندرعباس به دنیا آمدم. تحصیلات مقدماتی را در یزد و تهران و دوره دبیرستان را در البرز و دارالفنون گذراندم. لیسانس را از دانشکده ادبیات در رشته ادبیات گرفتم و به امریکا رفتم در آن جا قصد داشتم زبان های ایرانی بخوانم. * آقای دکتر در کتاب های چندی دیده شده است که مؤلفین در مقدمه خود از جنابعالی یاد کرده اند، با توجه به این مطلب دو سؤال مطرح است:

اول این که در مورد رسم الخط و تلفظ صحیح اسامی ایران باستان یا ایلام، و دیگر این که چرا حضرتعالی تصمیم نگرفته اید که تاریخ ایلام را بنویسید.

– در جواب سؤال اولتان: اگر یادواره مرحوم بهار را دیده باشید، مرحوم بهار قبل از مرگ از من یک درخواست کرده بودند که من تا وقتی که ایشان زنده بودند نتوانستم کار ایشان را انجام دهم. از من خواسته بودند که شیوه نگارش نام های باستانی غیر ایرانی را برای ایشان شرح بدهم، که متأسفانه مقاله ای شد در یاد ایشان. ما وقتی که با منابع ایلامی و بین النهرینی کار می کنیم با سه زبان مختلف سر و کار داریم. (۱) سومری (۲) اکدی (که بابلی و آشوری لهجه آن

هستند) و (۳) ایلامی. متأسفانه در ایران وقتی که اکثر مترجمان شروع به برگردان یک کلمه می کنند بسته به این که متن خارجی که در دست دارند به چه زبانی است آلمانی، فرانسوی، یا انگلیسی و غیره در کارشان تفاوت وجود دارد. خیلی از نام های پادشاهان آشوری را مثلاً در کتاب عهد عتیق می بینیم. این کتاب عهد عتیق در شیوه نگارش فارسی اشکالات زیادی دارد اما چون بخشی از انجیل محسوب می شود هر آلمانی زبان و هر انگلیسی زبانی به شیوه نگارش آن نام ها در کتاب عهد عتیق و در زبان خودشان آشنائی دارند و همان را در نوشته های خود می نویسند و دیگر احتیاجی نیست صورت کامل آن را بنویسند چون تمام افرادی که آن را می خوانند این شیوه و رسم الخط را می شناسند. در ایران که می خواهند ترجمه کنند اگر آلمانی باشد یک کلمه را به یک صورت ترجمه می کنند، اگر انگلیسی باشد به یک صورت دیگر ترجمه می کنند اگر فرانسه باشد همین طور، و این باعث تشتت می شود. بخصوص این که کتاب عهد عتیق گرچه کوشش کرده است اسم ها را بدهد اما خالی از اشکال نیست و بعضی رسم الخط های جدید را به کار برده است که با قدیم تطبیق نمی کند یا شیوه ای که به کار برده است موجب اشتباه در تلفظ آنها می شود. مثلاً ما حرف عین «ع» در شیوه بابلی و ایلامی نداریم اما در یهودی و عربی و آرامی حرف «ع» داریم. همین باعث شده است که کلمه ایلام

نوشته اند که متأسفانه روندی در ایران هست که هر جا ما در آخر کلمه «ه» غیر ملفوظ می گذاریم مؤنث به حساب می آورند. مثل کلمه «بهارک» که «ه» آخر آن می گذاریم و «بهاره» اسم دختر می شود. * هدف ما از این که خدمت شما رسیدیم بویژه در مورد این گل نوشته های تخت جمشید بود که ...

— من هنوز جواب سؤال دوم شما را ندادم. این که من چرا تاریخ ایلام نمی نویسم؛ برای این که در این ۲۰ سالی که گذشت کتاب های خیلی زیادی در خارج به چاپ رسیده است، تحقیقات زیادی نه تنها در این رشته بلکه در رشته های مختلف انجام شده است که متأسفانه ما به علت افت ریالی به آنها دسترسی نداریم و دیگر آن طور که باید قادر به خرید کتاب نیستیم. اگر من بنویسم مسؤولیت شافی به گردن من است و باید هیچ خارجی نتواند حتی در یک کلمه کاربردی ایرادی بر من بگیرد. اما اگر یک نفر خارج از این زمینه باشد چندان مورد انتقاد قرار نمی گیرد. من به خاطر نداشتن مدارک، خیلی چیزها را نمی توانم بنویسم و مورد انتقاد شدید هستم و نمی توانم به آن صورت بنویسم. * این فرمایش جنابعالی مرا به یاد خاطره ای از مرحوم محیط طباطبایی انداخت (جسارت نمی خواهم بکنم، این مطلب تداعی شده) که می گفتند روزی علامه قزوینی از من پرسید که چرا کتاب نمی نویسی؟ (مقاله و غیره می نویسی اما کتاب نه). من به ایشان گفتم که هنوز وقتش نرسیده است. علامه قزوینی به من گفتند که اگر منتظری آن روز برسد مطمئن باش که هیچ وقت نمی رسد. — نه، مسلماً اگر مدارک کافی در این زمینه داشتم می نوشتم، چون در ایران قبل از انقلاب اسلامی حفاری های زیادی توسط خارجی ها شده که گزارش آن هم چاپ شده است و هیچ کدام در

را که تلفظ بین النهرینی یک کلمه ایلامی است به زبان خود و با «ع» بنویسد و این «ع» باعث شده است که بخصوص عده ای از اساتید که تعصب یهودی گری آنها بیشتر است کلمه ایلام را از ریشه سامی بدانند. به جای این که بگویند که این کلمه برگردانی از کلمه هلناتی، هتامتی است گفته اند که از «علی یعلو» است و مترادف با «اعلی یعلو» است و ایلامی ها اسمی که به کشور خود داده اند را از سامی ها گرفته اند، ولی هیچ کدام نتوانسته اند بگویند که در چه صورت اسمی ممکن است این گونه بیاید؟ این که می گویم صورت اسمی، مثلاً در زبان عربی اسم هایی از صورت های فعلی داریم. مثلاً «عمل» یعنی «کار» از مصدر عَمَلَ، یَعْمَلُ می آید. اعمال = کارها و یا معمول، اینها صورت های اسمی هستند. مصدر، اسم فاعل، صفت فاعلی، صفت مفعولی یا صورت های دیگر ... اینها نتوانستند بن اسمی از کلمه «ایلام» را نشان بدهند با این وجود پا در یک کفش کرده اند و می گویند باید از «اعلی یعلو» به معنای «سرزمین بلند» آمده باشد. * یعنی جنابعالی اعتقادی به پیوند زبانی بین ایلامی و عربی ندارید؟

— اصلاً نداریم، نه تنها من بلکه هیچ کس نمی گوید پیوندی دارد. * حال سؤال را دوباره تکرار می کنم که آیا بهتر نیست که جزو ای- مقاله ای یا نوشته ای را شما یا امثال شما بنویسند تا تکلیف مترجمان معلوم شود؟ — من نظر خود را در یک مقاله گفته ام که ایلام را نباید با «ع» نوشت بلکه باید با «الف» نوشت، مترجمان به عهده خودشان است. در مورد نام های دیگر ما باید رعایت قواعد را بکنیم، مثلاً در زبان سومری ما هیچ وقت نشانی از کشیدگی یک حرف مَصُوت نداریم. پس نام های سومری را نباید به صورت حرف کشیده بنویسیم مثلاً اورنمو، را وقتی ما برمی گردیم می بینیم که در خیللی از این برگردان ها «اورنامو» نوشته شده است درحالی که «ن» هست و حرکت — و تشدید «م». خیلی وقت ها متأسفانه مترجم ها دقت نمی کنند که مثلاً حرف «ژ» را در خط میخی نداریم. وقتی به یک کلمه انگلیسی برخورد کرده باشند مثلاً اورگ گینا چون بعد از g حرف I نوشته شده است. این مترجمی که آشنا نبوده این را تبدیل به اورگاژینا کرده است، یا مثلاً می بینیم که «آمی صدوق» که «امی» احتمالاً اسم یک خداست، «صدوق» با «ص» و «ق» که از همان ریشه عربی «صدیق» و «صدوق» می آید به «آمی زادوقا» ترجمه کرده اند. فقط به خاطر حفظ رسم الخط انگلیسی، بدون این که بدانند این کلمه چیست. در سومری ما هیچ — مد نداریم. کلمات پسوندی پهلوی هم قرار می گیرند، با بارهای مختلفی که با هم دارند، و در ایلامی فقط یک مورد علامت — مد وجود دارد که آن هم در حرف «آکر» که نوشته می شود «آکر» اما هیچ جای دیگر کلمه ای که کشیده بخوانیم نداریم. در ایران متأسفانه هر جا — وسط کلمه دیده اند با الف ممدود «آ» نوشته اند و هر جا — آخر کلمه هست آن را به «ه» غیر ملفوظ

اختیار ما نیست و هر کدام از اینها می تواند گوشه ای را روشن کند، که اگر من بنویسم می گویند به علت نداشتن مدارک سهل انگاری کرده است. خیلی فرق دارد.



* آیا می‌شود از فرمایش جنابعالی این گونه استنباط کرد که مثلاً آنچه که الان به زبان فارسی در خصوص تاریخ و فرهنگ ایلام نوشته شده است ناقص است؟

- در ریزه کاری‌ها شاید. در بعضی ریزه کاری‌ها می‌توانم این حرف را بزنم، البته در حال حاضر کتاب خوبی داریم که آقای دکتر مجیدزاده نوشته‌اند درباره تاریخ ایلام و بین‌النهرین نوشته‌اند ولی در مورد ریزه کاری‌ها باید گفت که اگر من بنویسم چون ایلامی دان هستم حساب دیگری روی من باز می‌شود، انتظار دیگری از من می‌رود.

* آقای دکتر، در مورد تاریخ ایلام فی‌المثل برای خود من همیشه یک ابهام هست. ما مثلاً سلسله هخامنشیان داریم، سلسله سلوکی داریم و به هر حال امروز این تفکر است که یک سلسله پیوسته از یک مقطع خاصی حکومت کرده‌اند، ولی در مورد ایلام روشن نیست که آیا سلسله واحدی در این منطقه بوده است یا نه؟ آیا به نظر شما اساساً سلسله واحدی می‌شود برای ایلام بر شمرده یا ملوک الطوائفی بوده است؟

- ما در ایران سلسله واحدی نداشتیم. هخامنشی یک سلسله بوده است و اشکانیان یک سلسله، پس سلسله واحد نداریم.

* منظور بنده این است که آیا می‌توانیم بگوئیم ایلامیها سلسله‌ای (خاص) را داشتند؟

- بله، اما اطلاعات ما کامل نیست به دلیل این که ایران نیاز به حفاری‌های خیلی گسترده‌ای دارد که انجام نشده است. من گزارشی خواندم مربوط به سال ۱۳۵۳ که ۱۰۰۰ تپه باستانی در منطقه شمال خوزستان شناسایی شده است که در آن زمان اگر مثلاً کشت و صنعت نیشکر به این منطقه باستانی می‌رسید، آن منطقه را دور می‌زد بدون این که کاری به آن منطقه داشته باشد، یعنی مجبورشان کرده بودند که کاری به آن منطقه نداشته باشند، اما امروزه متأسفانه گزارش‌هایی به من می‌رسد از بچه‌های خوزستان، که کشت و صنعت نیشکر مثلاً هفت تپه، پیمانکارش گفته است اگر به آثار باستانی رسیدید بلدوزر بیندازید و طوری خرد کنید که هیچ چیز معلوم نشود. واقعاً جای گریه دارد، واقعاً دردناک است که با دست خودمان نشانه‌های فرهنگ و تمدن تاریخی خود را و خیلی از منابع تاریخی و اطلاعات گرانبهایی را که می‌توانیم از این تپه‌ها به دست بیاوریم (چه از نظر باستان‌شناسی چه از نظر خط و تاریخ) به دست خودمان تخریب می‌کنیم. شما در امریکا، در کالیفرنیا اگر بخواهید یک ساختمان بسازید اول باستان‌شناس باید بررسی کند که آیا این جا یک اثر سرخ‌پوستی هست یا نه، اگر این ساختمان را ساختید بدون این که بررسی تاریخی شود خانه شما را خراب می‌کنند. اما ما به دست خودمان داریم تخریب می‌کنیم. بنابراین کمی از این تپه‌ها که از بین رفته تاریخ ما را گسسته کرده است. یکی این که حفاری‌های عظیمی که باید انجام شود صورت نگرفته است مثلاً ملکیان و یا آنتشان قدیم (که هشت سال امریکایی‌ها حفاری کردند گوشه‌های کوچکی از آن

حفاری شده است). ۴۰۰ هکتار است، اما امروزه متأسفانه (تا چند سال پیش) می‌رفتند و می‌کنند و الکی می‌کردند، آثارش را جمع می‌کردند و می‌فروختند و خاکش را برای خانه‌سازی استفاده می‌کردند. اما اگر یک حفاری منظم در کل منطقه جنوب داشته باشیم که باید هم واقعاً برای آن سرمایه‌گذاری کنیم آن وقت می‌توانیم لااقل از ۲۵۰۰ سال تا زمان هخامنشی، یک تاریخ مدون ایلام داشته باشیم. الان بیشتر از هر چیزی ما متکی به تاریخ بین‌النهرین هستیم، گزارش‌هایی که آنها می‌دهند ملاک کار ماست برای این که اطلاعات ما یا فقط از شوش است یا کمی از تخت جمشید و آنتشان و تپه‌های جسته‌گریخته که آجر نوشته‌هایی در آنها پیدا شده است یا مثل بوشهر یا چغازنبیل، ولی بیشتر منابع ما از تاریخ ایلام از خود شوش است. ولی در اطراف شوش به جز هفت تپه و چغازنبیل ما کجا را کاویده و بررسی کرده‌ایم؟ متأسفانه هیچ کجا را، بنابراین تاریخ ما گسسته است. از ۲۵۰۰ ق م تا ۵۰۰ ق م زمان هخامنشیان ما ۲۰۰۰ سال پراکنده داریم.

* آقای دکتر این مطلب مرا به یاد شهر سوخته انداخت، آقای دکتر نگهبان در کتاب خود تحت عنوان «مروری بر ۵۰ سال باستان‌شناسی ایران» در آخرین قسمت کتاب فهرست آثار تاریخی ایران را برمی‌شمارد و شهر سوخته را جزو آثار ایلامی می‌نامد در حالی که نه خود پروفیسور توزی و نه آقای دکتر مجیدزاده شهر سوخته را جزو آثار ایلامی به حساب نمی‌آورند مگر این که اشاره به پیوندهایی بین تمدن آنها می‌کنند. اساساً راجع به پیوند آنچه که در شهر سوخته یافته شده است و آثار ایلامی، حضرت‌تعالی چه اعتقادی دارید؟

- اولاً چون مسأله باستان‌شناسی است من نمی‌توانم اعتقادی داشته باشم و نظر خاصی داشته باشم اما بسیار دورتر از این است که بگویم ایلامی است. اما پیوندهای تجاری از دوره‌های خیلی پیش بین دره‌های رود سند و جنوب ایران تا حتی بین‌النهرین داشته‌ایم. این پیوندها نشانه وجود پیوند فرهنگی نیست اما پیوند تجاری هست، من نمی‌دانم گل نوشته‌های پروتو ایلامی ممکن است در شهر سوخته پیدا شده باشد یا نه، اما حدس باید زد که آیا اینها از جنوب غربی ایران به آن جا رفته‌اند یا واقعاً آن جای یک مکتب نوشتن پروتو ایلامی بوده است. این را شاید بعداً حفاری‌ها بهتر مشخص کنند. من نه باستان‌شناس هستم که نظر باستان‌شناسی بدهم و نه صلاحیت آن را دارم.

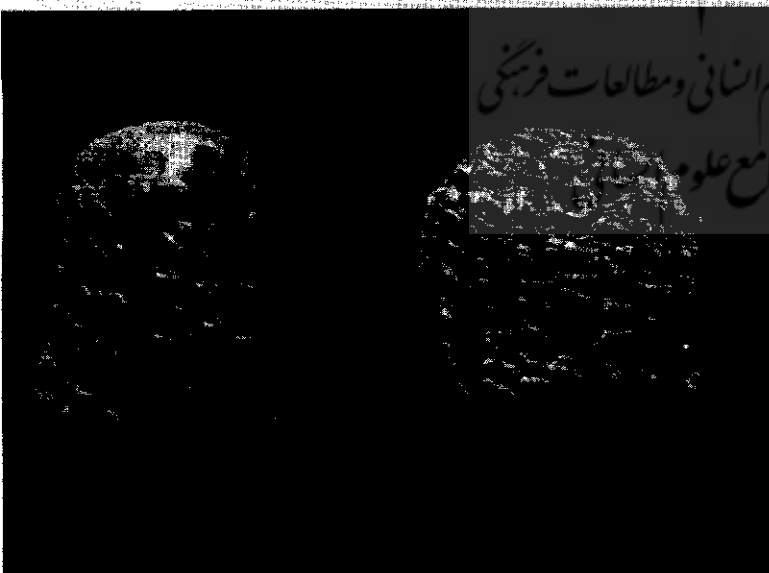
* جناب دکتر اگر موافق هستید برویم سراغ مسأله السواح. از قرار معلوم حضرت‌تعالی به کار بازخوانی گل نوشته‌هایی که از خزانه تخت جمشید در سال‌های (۱۳۱۴ - ۱۳۱۲) پیدا شدند اشتغال دارید؛ اساساً اگر ممکن است در مورد جریان پیدا شدن این یافته‌های تخت جمشید و آن مقدار که دکتر کامرون خوانده‌اند و آن مقدار که در داخل و خارج کشور موجود است و مقدار کاری که جنابعالی انجام داده‌اید توضیح دهید.

- السواح در دو مرحله از تخت جمشید پیدا شدند. (منهای سنگ

بناها که آنها را حساب نمی‌کنم) یکی در «حصار تخت جمشید» که من به آن «بارو» می‌گویم و دیگری «خزانه تخت جمشید». باروی تخت جمشید که بیشترین بدنه نوشته‌های ایلامی هخامنشیان است از سال ۱۳ تا ۲۸ حکومت داریوش بزرگ را تشکیل می‌دهد که در طیف گسترده‌ای از نقل و انتقال‌های کالا که شامل غذا است، هم غذای خشک مثل گندم و جو و میوه‌ها و هم تر مثل شراب و آب جو و حیوانات مختلف از نظر پوست که وارد دستگاه خزانه می‌شده و بعد تقسیم و یا برای مصارف کارگری استفاده می‌شد، یا برای انتقال به جاهای دیگر، یا برای این که برای سال بعد حفظ شود و پرداخت‌های گوناگون به گروه‌های متفاوت کارگری و حیواناتی که این جا بوده‌اند. حال این مربوط به خود تخت جمشید نیست بلکه مربوط به ایالت فارس است. چیزی حدود از شرق نیریز تا رودمارون. از این مناطق حدود ۳۰ هزار قطعه پیدا شده که بعضی از آنها آماده نوشتن بوده است که استفاده نشده است و یا فقط یک مهر خالی دارد ولی حدود ۲۰ هزار عدد از آنها دارای نوشته است. در خزانه حدود ۷۵۰ قطعه سالم و ناسالم پیدا شده است، که از سال ۳۰ حکومت داریوش تا سال هفتم حکومت اردشیر اول می‌باشد که پرداخت بخشی از حقوق به صورت نقره است و نه همه بلکه حدود $\frac{1}{3}$ یا نصفی یا $\frac{2}{3}$ به نقره به کارگرانی که در تخت جمشید و در نزدیکی‌های تخت جمشید فعالیت داشتند مانند اسناد بارو گسترده نیست که تمام فارس را در برگیرد تعداد شهرهایی که در آن آمده است نسبت به ۷۰۰ شهری که روی گل نوشته‌های بارو آمده بسیار محدود است که من دارم می‌خوانم چون نخواستم بی‌احترامی به روان استاد کامرون کرده باشم. وقتی این کتیبه‌ها در اختیارم قرار گرفت برای این که بدانم در این درازمدت کیسه‌ها و کارت‌هایی که استاد کامرون در آنها گذاشته بود جا به جا نشده باشند برای شناسایی آنها دوباره مجبور شدم آنها را بخوانم. (برای تأیید شناسایی آنها). در این جا بعضی شیوه‌های ارائه هست که مرحوم کامرون توجه زیادی به آن نداشته است. برعکس استاد خود من [کالوگ] که تمام ریزه کاری‌های کتیبه را که آیا روی لبه یا روی خطی بدون نوشته رها شده باشد، یک مقدار زیادی از این مقدار و یک مقدار خیلی محدود چیزهایی بوده است که مرحوم کامرون شاید در مدت کوتاهی که در ایران بودند فرصت این را نداشتند که بنشینند و تمیز کنند و ببینند و گرنه من این بی‌ادبی را نمی‌کردم، از اینها حدود ۶۰ یا ۷۰ درصد که من خواندم و بازخوانی کردم و کار آنها تمام شده است، حدود ۱۵۰ لوحه بارو هست که مرحوم کامرون در سال ۱۹۴۸ به ایران برگرداندند که اینها را ایشان خوانده بودند ...

* این تمام آن چیزی است که به امریکا رفته بود یا هنوز بخشی در آن جا هست؟

نه، همان طور که گفتم ۱۵۰ قطعه از آن ۳۰ هزار برگشته که خوانده شده است اما مرحوم کامرون متأسفانه هیچ وقت آنها را چاپ



نکردند. این است که من وظیفه خود دانستم که اینها را بازخوانی متوازی بکنم و به صورت مدون آماده چاپ کنم.

* آقای دکتر آیا تاکنون اقدامی برای بازگرداندن آن ۳۰ هزار لوحه شده است یا نه؟

- ما تلاش خود را شروع کرده ایم با دانشگاه شیکاگو که نحوه بازگرداندن آن کتیبه ها را ببینیم به چه صورت است تا بتوانیم آنها را برگردانیم.

* آقای دکتر این مقدار که شما بازخوانی کرده اید به زبان فارسی است یا بیگانه؟

- به زبان فارسی است اما باید به زبان بیگانه هم باشد تا برای دیگران هم قابل درک باشد چرا که خواستارش در خارج خواهد ناخواه بیشتر از ایران است.

* برای انتشار آنها چه اقدامی شده است؟

- ان شاء الله کارش که تمام شد قرار است سازمان میراث فرهنگی منتشر کند.

* آقای دکتر این گل نوشته ها که پیدا شد روشنایی زیادی به تاریخ ایران زمان داریوش هخامنشی داده است ...

- نه به تاریخ، بلکه به سیستم اداری، به شهرهای ما، به نام های ایرانی، به نحوه این که چگونه دستگاه اداری می چرخیده است.

* بله، آنچه که از این بازخوانی ها پیدا شده حیرت انگیز است مثل پرداخت مزد کارگران، حقوق بیمه مثلاً کارگران زن ...

- ما سراخی از بیمه نداریم.

* داند اما یف این طور گفته است، مگر اینکه من اشتباه کنم! - من نمی دانم داند اما یف چه گفته است، ما نشانی از بیمه

نداریم، کارگر کار می کند مزدش را می گیرد زن اگر زانو باشد فقط برای یک نوبت یک موابج اضافی شراب می گیرد یا آب جو (معمولاً شراب).

* آقای دکتر آیا عراقی ها تعلق خاطری به تاریخ تمدن ایلام دارند؟ این که مدعی بشوند از آن آنهاست و ریشه خودشان را با آنها یکی بدانند!

- بله، ما از وقتی تاریخ روشن می کند، جنگ میان میانرود (بین النهرین) با ایلام را داریم تا به امروز که جنگ هشت ساله خود را دیدیم. دعوا بر سر خوزستان، که همیشه با ایلامی ها به بین النهرین حمله می کردند و یا بین النهرینی ها به ایلام حمله می کردند.

* آشوری ها آقای دکتر، آشوری ها به ایلام حمله کردند و ایلام را به آن وضع انداختند که خود آنها در کتیبه هایشان به آن اشاره کرده اند.

- نه، اغراق گویی های آنها را همیشه نپذیرید، در رساله دکترای مرحوم «امستد» بر اساس دروغ گویی ها و اغراق گویی های شاهان، آشور، سال نوشتن این نوشته های پادشاهان آشوری را معین می کند، یعنی مثلاً اگر امسال پنج ده یا شهر را خراب کرده است سال دیگر

همین پنج عدد به ۵۰ و سال بعد به ۵۰۰ تبدیل می شود همین طور بالا می برند.

* آقای دکتر آن سؤال قبلی من که می خواستم عرض کنم که طبق روایات، آشوری ها حمله کردند و تمدن ایلام را از بین بردند ...

- تمدن ایلام را از بین نبردند. پادشاهی ایلام را از بین بردند.

* بسیار خوب پادشاهی ایلام را از بین بردند؛ چندی بعد ما در حوادث مربوط به عصر مادها می بینیم که هوخ شتر با همدستی بابلی ها، به آشوری ها حمله می کنند و آنها را از بین می برند. آیا می توانیم این را به عنوان انتقام حمله آشورها به شوش بدانیم، که خاطره آن حمله در مردم این منطقه منجر به این حملات شد؟

- البته بابلی ها هیچ وقت کمک نکردند، (وقتی می آمدند که

دیر شده بود)، نه ببینید آشور با به قدرت رسیدن خاندان کلدانی در جنوب و با به قدرت رسیدن کم و بیش مادها و پارس ها در غرب و با

به قدرت رسیدن خورها و اورارتوها در شمال، راه های تجاری اش بسته می شود. برای به دست آوردن نیازهایش مجبور به حمله به

اطراف است. اگر دقت کنید بیشتر حملاتش به غرب است، به سوی سوریه و فلسطین که راه بازتر است و دشمن ضعیف تر. مقداری هم

به شرق می تازد به غرب ایران و کوه های زاگرس. اول سلسله اورارتوها را منقرض می کند و آن جا را به تصرف خود در می آورد.

مدام برای به دست آوردن منابع مورد نیاز خود به غرب ایران می تازد، بنابراین مادهای غرب ایران که ساکن کوه های زاگرس بودند هر سال

مورد تهاجم آشوری ها بودند و خواه ناخواه وقتی تعدادشان زیاد می شد برای حفظ محل خود مجبور به جنگ می شدند، تا وقتی که

فرمانده نیرومندی مثل هوخ شتر می تواند آنها را جمع کند و به اینها (آشوری ها) که در داخل ضعیف شده اند بتازد. چون ما از سه سال

پایانی پادشاهی آشوربانی پال خبر نداریم و روشن است که آشور شلوغ است و جانشین او قدرت آن را ندارد که همه چیز را حفظ کند

و از این تاریکی بیرون بیاورد و حتی این پادشاه تحصیل کرده هم همیشه دم از خونریزی های خود می زند (چرا که تنها پادشاه تحصیل

کرده ای که خوب هم تحصیل کرده آشور بنی پال است.) ولی نیاز به مواد، باعث جنگ های همیشگی می شود و تا این که این جنگ ها

دشمن تراشی می کند و بالاخره دشمنان متحد می شوند و مجبور می شوند مهاجمان را سرکوب کنند. وقتی سلسله ای به قدرت

می رسد، در درازمدت فساد درونی خودش موجب خرد شدنش می شود، مادر همه سلسله ها این موضوع را می بینیم. به چه صورت

ساسانیان از بین رفتند؟ به خاطر فساد درونی خودشان و عوامل دیگر. اینها هم همین طور.

* یعنی شما پیوندی بین خاطره های مردم با این حمله نمی بینید؟ - نه، اینها خاطره های نزدیک تری داشتند. جنبش ها مدام و

سالانه سپاهیان آشور به سرزمین های خود را داشتند که این مهم تر است تا خاطره حمله آشور به شوش، گرچه آشورها شوش را حسابی

ویران کردند ولی به بقیه ایلام صدمه چندانی نرسید، به این صورت مابعدها (بعد از آشوری‌ها) سلسله‌های محلی می‌بینیم. این طور نبوده است که ایلام را جایگاه ماران و عقربان کرده باشند.

* آقای دکتر اخیراً کتابی از خانم کُخ به فارسی ترجمه شد [از زبان داریوش] که ایشان ظاهراً از شاگردان مرحوم هینتزر بوده‌اند. طبق تفسیر ایشان براساس الواح یافته شده، تخت جمشید مرکز اداری هخامنشیان بوده است و این سخن متفاوت با آن چیزی است که گیرشمن و امثال ایشان در کتاب‌های خود گفته‌اند که تخت جمشید را کاخ نوروزی هخامنشیان شمرده‌اند که در سال دو سه ماه و به مناسبت مراسم نوروز و آداب و رسوم قبل و بعد از عید نوروز استفاده می‌شده است. نظر حضرت تعالی در این مورد چیست؟ طبق گفته خانم کخ در تمام طول سال از این جا استفاده اداری می‌شده است.

- این که در تمام طول سال از آن استفاده اداری می‌شده است در آن شکی نیست، به خاطر این که ما این گل نوشته‌هایی که داریم تمام شان اسناد اداری هستند. اما این که آیا شاه واقعاً ۱۲ ماه سال را در تخت جمشید می‌گذرانده است یا نه، من نمی‌توانم حرفی بزنم، به خاطر این که بیشتر گل نوشته‌هایی که امروزه به دست ما رسیده است معنای مسافرتی دارند که گزارش پرداخت مواجب و جیره روزانه به مسافرانی که بین شوش و تخت جمشید بیشتر از همه جا در حال آمد و شد بوده‌اند، می‌باشد. خیلی وقت‌ها ما اشاره به این داریم که می‌گویید از «پرنکه» یا «زیشاویش» (رئیس اداری تخت جمشید و معاونش) اینها به طرف شاه رفتند، وقتی اسم این دو تا را داشته باشیم ما می‌دانیم که مسیر حرکت (وقتی می‌گوید از طرف اینها) از تخت جمشید است به طرف شوش ... (به نظر من)، یا به «پرنکه»، این نشان می‌دهد که شاه در شوش است نه در تخت جمشید. متأسفانه خیلی از این لوح‌های مسافرتی نام ماه را ندارند، سال را می‌دانیم اما ماه را نداریم که بتوانیم بگوییم در چه ماه‌هایی داریوش بزرگ (مثلاً) در تخت جمشید بوده است و چه ماه‌هایی در شوش، این را نمی‌توانیم بگوییم. البته دقت شود که مرکز اداری ایالت پارس است نه مرکز اداری حکومت هخامنشی، برای این که چند تا خارجی آمده بودند که به من گفتند در قندهار یک سری گل نوشته پیدا شده است که به نظر می‌رسد ایلامی بوده باشند. و مال ایالت قندهار هستند که مربوط به زمان هخامنشی است که در آن جا پیدا شده است. ما اگر شوش را بکاویم احتمالاً گل نوشته‌های مربوط به ایالت خوزستان را هم پیدا می‌کنیم، اگر همدان را بگردیم یا سارد را بگردیم الواح مربوط به اداره همان محل را باید بیابیم ولی مال تخت جمشید مختص ایالت پارس است و نه کل حکومت (هخامنشی).

* یعنی هر ایالتی برای خود بایگانی داشته است.

- باید یک بایگانی داشته باشد برای این که کارگاه‌های دولتی که دارند کاری کنند باید حقوق پرداخت کنند. من یک مسافر دارم

که می رود به فرغانه، مسافری دارم می رود به رُخج، اما وقتی از مرز ایالت پارس خارج می شود دیگر دستگاه ایالت پارس موجب وجیره روزانه را برای غذای او نمی دهد. بنابراین باید از کرمان بگیرد تا برسد به رُخج.

* به هر حال همه اینها هر یک گزارشی را به مرکز کل می فرستادند.

— نخیر، همچین چیزی نیست، یعنی در (۷۰۰-۴۶۰) لوحه ای که من خوانده ام هیچ گزارشی از این که در بابل چه حقوقی به کارگران پرداخت شده یا در سارد چه پرداخته می شده است من ندیده ام.

* آیا بالاخره یک هماهنگی در سیستم پرداخت ها هست یا هر ایالتی برای خود سیستم جداگانه و خاص دارد؟

— ما فقط از بین النهرین گزارش اندکی داریم که مسافرانی که می آیند (مثلاً به ایلام) چه مواجبی به آنها پرداخت شده یا چه کارهایی آن جا انجام شده است.

آخرین گل نوشته (همان طور که گفتیم) مربوط به سال هفت اردشیر اول است و آخرین کتیبه ای که از هخامنشیان به سه زبان هست مربوط به (۳۳۶ ق. م) است (اگر اشتباه نکنم). دیگر بعد از آن اثر نوشتاری نداریم. اما نمی توانیم بگوییم زبان از بین رفته است بلکه در زبان های مرسوم آن دوره حل شده و بخشهایی از آن ممکن است به ما رسیده باشد.

* آقای دکتر! حضرتعالی دلتان می خواهد دبیران تاریخ چگونه باشند و چه کار کنند که موفق باشند و به طور کلی توصیه شما به دبیران تاریخ چیست؟

— کتاب های درسی را که من دیده ام (چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب) کاستی های خیلی زیاد و نادرستی های زیادی دارند، از یک طرف به عهده نویسنده و مؤلف است که مثلاً ننویسد که یونانیان ۱۵۰۰ ق. م اشعار هومر را از حفظ می خواندند، بعد در صفحه بعد بگوید یونانیان در ۷۰۰-۸۰۰ ق. م شهرنشین شدند، این تضادها آشکار است. اگر یونانیان در ۱۵۰۰ ق. م شهرنشین بودند ممکن بود اشعار هومر را بخوانند اما اشعار هومر درباره حمله به شهر است یعنی شهرنشینی، پس چه طور اینها تازه در ۷۰۰-۸۰۰ ق. م شهرنشین شدند ولی از قبل شهر داشتند؟ این امکان ندارد.

یا این که مثلاً در کتاب تاریخ درسی نوشته شده است زبان فارسی باستان «مشتق» است، این کلمه را از سانسکریت گرفته اند یا مثلاً در دوره هخامنشی فارسی باستان می نوشتند اما پهلوی حرف می زدند، یا هخامنشیان دژهایی داشتند که به آنها «ساخلو» می گفتند. کلمه ساخلو، «روسی» است! اگر روسی است چه طور هخامنشیان به قلعه های دفاعی خود ساخلو می گفتند؟ کاربرد کلمات خیلی مهم است. یا نوشته اند که هر وقت دشمن به ایلام حمله می کرد اینها به کوه ها فرار می کردند. اگر که یک همچین چیزی بود ۲۵۰۰ سال تاریخ نداشتیم که حتی در نامنامه شاهان سومری هست که ایلام آمده

و پادشاهی را گرفته است و با تاریخ اسطوره ای ۳۵۰ سال حکومت کرده است. همچنین چیزی نبوده و حملات دوطرفه بوده است.

گاهی این چیره می شد و گاهی آن یکی، کجا ایلامها مدام فرار می کردند، اگر فرار می کردند که سلسله «کاشی»ها را منقرض نمی کردند «آدمیداری» را در کودتا نمی کشتند، سال ها باعث دردسر و انقراض سلسله اورسوم در ۲۰۰۴ ق. م نمی شدند. این که پادشاه انشان می آید آخرین پادشاه سومری «ایسین» را می گیرد و به انشان می برد و در آن جا می میرد که در سوگنامه عظیم منعکس است پس ما سوگنامه ای دراز بین رفتن شهر اور توسط ایلامی ها نباید می داشتیم. کجا این بدبخت ها فرار می کردند. ۲۰۰۰ سال تاریخ ایلام را در هفت، هشت سطر نوشته ایم. آن هم توهین به او شده است. معلم تاریخ یکی این که باید این کتاب را درس بدهد و اگر خلاف آن بگوید، می گویند لا طائلات می گوید و اگر طبق آن بگوید، به بچه ها بدآموزی کرده است. پس به عهده نویسنده ماست که اگر کتابی می نویسد درست بنویسد. در کجای دنیا همچین چیزی هست؟ اگر من امروز بیام سکه ضرب کنم شما نمی گوئید که تقلبی ضرب کرده اید؟ شما در کتاب خود نوشته اید که مردم سکه ضرب کردند، مردم که نمی توانند سکه ضرب کنند. حکومت سکه ضرب می کند. ۳۰۰۰ کیلومتر راه بین بابل تا سارد را مردم می کشند یا یک حکومت قوی نیرومند؟

* آقای دکتر، در مورد انشعاب زبان فارسی باستان از سانسکریت صحبت کردید

— صحبت مشتق است، کلمه مشتق، معنی خاص دارد، می توانیم بگوئیم هم خانواده با سانسکریت است، ولی مشتق نیست، چرا که در این صورت باید قائل بشویم به این که سانسکریت پدر فارسی باستان است که نیست.

* ولی می توان گفت هر دو یک منشأ دارند؟

— هر دو یک منشأ دارند، بحثی روی آن نیست، (حرف نیست) به کارگیری کلمه مشتق است که همه چیز را خراب کرده است. یا کجا در آن زمان پهلوی صحبت می کردند؟ پهلوی مربوط به پارت است، پارتی در فارسی پهلوی شده است که پهلوانی را هم از آن گرفته اند. زمان هخامنشیان چگونه می توانستند پارتی صحبت کنند که در گوشه شمال شرقی ایران بوده است؟

* با تشکر فراوان، سؤالات بی شمار دیگری هم هست، اما نمی خواهیم دیگر وقت جنابعالی را بگیریم. ○